



دکتر فریدون سیامکنژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از مواجه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد. یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کنند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

دارو، امکان باز کردن آن نیست. با اعتراض داروخانه را ترک کردند و من هم این نوع مراجعه‌کننده به داروخانه را به کلکسیون مراجعان داروخانه اضافه کردم!

یادداشت ۳

معمولاً در بین کسانی که دستشان به دهنشان می‌رسد مرسوم است که برنج مصرفی یک سال خود را تهیه می‌کنند و در انباری نگه می‌دارند و به تدریج مصرف می‌کنند. در مورد دارو هم باز مرسوم است که برای دو تا سه ماه مریض دارو نسخه می‌کنند تا بیمار برای نوبت بعدی دکترش دارو داشته باشد.

ولی تا حالا این جورش را ندیده بودم! چه جور؟ برایتان تعریف می‌کنم. تقاضای یک بسته داروی فشارخون داشت. جلویش گذاشتم. بلافاصله تاریخ انقضای دارو را نگاه کرد و گفت: دارم! سؤال کردم: اگر داری، چرا دوباره می‌خواهی تهیه کنی؟ با خونسردی پاسخ داد: اونی که دارم تاریخ انقضایش ۲۰۱۶ است. از آن به بعد اگر دارید بدهید. می‌خواهم تا چهار سال دیگر دارو داشته باشم!

یادداشت ۴

مردی حدوداً ۵۵ ساله به نظر می‌رسید. رو به من کرد و گفت: آقای دکتر، وقتی سرم را می‌چرخانم، گردنم صدا می‌دهد، اگر ممکن است دارویی بدهید

یادداشت ۱

ساعت ۳ بعدازظهر یک روز گرم تابستان، دو خانم نسبتاً جوان وارد داروخانه شدند و تقاضای قرص فلوکستین کردند. به ایشان تذکر دادم که اولاً قرص نیست و کپسول است. ثانیاً کپسول فلوکستین نسخه می‌خواهد. ثالثاً برای چی می‌خواهید؟

خیلی خونسرد دوتایی با هم پاسخ دادند که به‌عنوان داروی «چربی‌سوز» می‌خواهیم. در حالی که تعجب کرده بودم، سؤال کردم که چه کسی فلوکستین را به‌عنوان «چربی‌سوز» برایشان توصیه کرده است که معلوم شد دوستشان طبابت کرده است! توضیحات و عوارض فلوکستین را برایشان شرح دادم و قانعشان کردم که دوستشان برایشان دوستی نکرده است!

یادداشت ۲

ظاهراً از آموزشگاه موسیقی طبقه بالای داروخانه آمده بودند، زیرا وسایل موسیقی روی دوششان بود. تقاضای کپسول مکمل رژیمی - غذایی «ول من» داشتند. یک بسته جلوی آن‌ها که دو نفر بودند گذاشته شد. یکی شان رو به من کرد و گفت: قوطی خالی «ول من» می‌خواستیم. به ایشان تذکر داده شد که امکان این مساله وجود ندارد. آن یکی بلافاصله ادامه داد که پس یک بروشور داخل جعبه را بدهید. باز هم تذکر داده شد که به دلیل برچسب اصالت

یادداشت ۶

زن و شوهر جوانی بودند و هر دو دارای نسخه پوستی. اول نسخه خانم را ارایه کردند و شوهر گفت که نسخه را کامل بدهید. نسخه خودش را اول قیمت کرد، بعد که از قیمت آن اطمینان حاصل کرد، تقاضا نمود که داروهایش را بدهیم. از شوهر جوان علت را جویا شدم. در حالی که لبخندی بر لب داشت چنین ادامه داد: همیشه باید کار خانم‌ها را چه داروهای نسخه و چه مسایل دیگر، تمام و کمال انجام داد و اگر چیزی ماند (منظورش پول بود) به انجام کار آقایان پرداخت، حتی اگر داروهای نسخه پوستی باشد. یک بار دیگر هم صداقتش مرا کشته بود!

یادداشت ۷

این موردش را تا حالا در داروخانه تجربه نکرده بودم، که کردم. قضیه از این قرار است که آقایی حدوداً پنجاه ساله در حالی که نسخه بیمه‌اش را در دست چپش گرفته بود، جلوی پیش‌خوان داروخانه و مقابل من قرار گرفت. نسخه نیمه‌کاره‌ای در دست داشتیم که کارهایش را انجام دادم و برای حساب و کتاب تحویل تکنیسین داروخانه دادم. دست راستم را مقابل مرد نسخه به‌دست دراز کردم که نسخه را بگیرم. بنده خدا بدون این که متوجه شود برای چی به داروخانه مراجعه کرده، در کمال خونسردی نسخه را به‌دست دیگرش داد

تا مشکل برطرف شود.

از ایشان سؤال کردم که صدا دادن گردنش همراه با درد هم هست، که پاسخ منفی داد. به ایشان تذکر دادم که مساله خاصی نیست و احتیاج به دارو ندارد، ولی برای اطمینان به یک ارتوپد هم مراجعه کند تا خیالش راحت شود. با خونسردی گفت: کدام احمق برای چنین مساله‌ای به دکتر مراجعه می‌کند؟ حتماً مقصودش پزشک متخصص ارتوپدی بود، وگرنه من که به خودم اطمینان داشتم!

یادداشت ۵

آرایش غلیظی کرده بود و هر یک از ناخن‌هایش را هم یک جور لاک زده بود. تقاضای کپسول ویتامین E ۴۰۰ واحدی داشت. سؤال کردم که برای چه منظوری می‌خواهد؟ گفت: برای شادابی و طراوت پوست. باز هم سؤال کردم که قبلاً استفاده کرده؟ پاسخ داد که روزی یک کپسول ویتامین E ۴۰۰ واحدی برای حدود یک ماهی می‌شود که خورده است. برایش شرح دادم که نحوه مصرف ویتامین E ۴۰۰ واحدی چگونه است و اگر هر روز می‌خواهد بخورد، بهتر است از ویتامین E ۱۰۰ واحدی استفاده کند تا دچار مشکل کبدی به بهای خوشگلی نشود. خنده‌ای کرد و ویتامین E ۱۰۰ واحدی گرفت و رفت. از داروخانه که داشت خارج می‌شد، متوجه شدم که «سپورت» هم پوشیده است!

و دست راستش را دراز کرد و با من دست داد!

یادداشت ۸

خانم جوانی بود و نوزاد حدوداً ۸ ماهه‌ای بغلش بود. معلوم بود که بچه اولش است و به‌طور طبیعی حساسیت زیادی روی مسایل بچه خصوصاً تغذیه او را دارد. نام یکی دو برند شیرخشک را گفت که مدتی بود در بازار نبود.

با نگرانی سؤال کرد که چه کار باید بکنم؟ به ایشان تذکر دادم که فرمول تمام شیرخشک‌های موجود در بازار ایران یکسان است و چیزی شبیه به داروهای یکسان می‌ماند که همگی از یک مرجع صادر می‌شود و کارخانه‌های مختلف با اسامی و بسته‌بندی متنوع تولید می‌کنند. کمی آرام شد و یکی از شیرخشک‌های موجود را تهیه کرد و رفت.

